

زنان سرپرست خانوار: نکته‌ها و آسیب‌های اجتماعی

سعید معیدفر^۱، نفیسه حمیدی^{*۲}

۱ دانشیار گروه جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

۲ دانشجوی دکترای رشته جامعه‌شناسی نظری - فرهنگی، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت ۸۵/۱۱/۱۰، تاریخ تصویب ۸۶/۹/۲۷)

چکیده

در جوامعی مانند جامعه ایران، معمولاً مردان نان‌آور خانواده بوده و زنان به کار خانه‌داری مشغول هستند. اما عرف جامعه ایرانی و سنت دینی ما با اشتغال زنان در بیرون از خانه مخالفت چندانی ندارد و لذا زنان می‌توانند خارج از منزل نیز به کار پرداخته و مسئولیت نان‌آوری خانواده را بر عهده گیرند. آنچه موجب می‌شود سرپرستی زنان خانوار به عنوان یک مسأله اجتماعی شناخته شود، مشکلات و موانعی است که در دنیای بیرون بر سر راه سرپرستی زنان به وجود آمده و باعث می‌شود تا زنان سرپرست خانوار به عنوان قشری آسیب‌پذیر شناخته شوند. هدف این مقاله، روشن کردن مشکلات این زنان و پرداختن به این مشکلات از زبان خود این زنان و نیز تحلیل شرایط آنان با استفاده از داده‌های ثانویه و در یک جمله، نشان دادن تصویری واقعی و عمیق از زندگی و مشکلاتی است که آن‌ها با آن روبرو شده و در موارد متعددی حتی از بیان آن قاصر می‌مانند.

واژگان کلیدی: زنان سرپرست خانوار، زندگی روزمره، مشکلات اقتصادی، بدن و ناامنی، مشکلات عاطفی، مشکلات اجتماعی، روابط با فرزندان و خانواده.

طرح مسأله

علی‌رغم فرصت‌های اجتماعی برابر یا نابرابری که جوامع مختلف برای رشد و ارتقای هر یک از اعضای خود فراهم می‌کنند، همواره و در تمام جوامع بشری دارای قشربندی اجتماعی، گروه‌ها و اقشاری یافت می‌شوند که توانایی اداره کردن زندگی خود و تهیه امکانات حداقلی لازم برای زندگی را ندارند و لذا نیازمند کمک و حمایت دیگرانی مانند دولت‌های ملی، افراد خیر و ... هستند. چنین افراد و گروه‌هایی را می‌توان ذیل عنوان کلی اقشار آسیب‌پذیر گرد آورد؛ یعنی کسانی که عمدتاً به دلایلی اجتماعی و در برخی موارد نیز عوامل جسمی (مثلاً معلولیت) قادر به گذران زندگی در حداقل استانداردهای اجتماعی نیستند و لذا اعتقادات جوامع مختلف به اموری چون برابری، عدالت، انسان‌دوستی و یا داشتن حق زندگی لاقفل در پایین‌ترین حدود، سبب می‌شود که برنامه‌هایی برای یاری‌رسانی به چنین اقشاری در نظر گرفته شود.

دلایل زیادی وجود دارد که بتوان زنان بی‌سرپرستی را که به ناچار سرپرستی خانوار خود را بر عهده دارند، جزء اقشار آسیب‌پذیر در نظر گرفت. از جمله این دلایل می‌توان به فقر و وضعیت اقتصادی نامناسب این زنان و خانوارهای تحت پوشش آنان و نیز سایر مشکلات متعددی اشاره کرد که آنان را در مواجهه با دنیای واقعی، تهدید می‌کند. وفاق عمومی که بر سر مسأله آسیب‌پذیر دانستن زنان سرپرست خانوار وجود دارد، موجب شده که بسیاری از دستگاه‌های محلی، ملی و جهانی، خود را دست‌اندرکار گره‌گشایی از مسائل این زنان و خانواده‌های آنان بدانند و در جهت تواناسازی آنان و حمایت از ایشان تا رسیدن به سطح اقتصادی و اجتماعی مطلوب فعالیت کنند. یکی از فعالیت‌های عمده‌ای که در این زمینه در برخی از کشورها صورت گرفته، سرشماری از این قشر و گردآوری داده‌هایی است که آنان را به لحاظ جمعیت‌شناختی توصیف می‌کند. در مراحل بعدی می‌توان تجزیه و تحلیل‌های مبسوطی بر روی چنین داده‌هایی انجام داد و احتمالاً به نتایج قابل‌توجهی رسید.

به رغم قبول اهمیت غیرقابل انکاری که پیمایش و کارهای آماری می‌تواند داشته باشد، اما به نظر می‌رسد که تاکنون - لاقفل در کشور ما - کمتر از زاویه‌ای نزدیک به این زنان و مسائل‌شان پرداخته شده است و حتی در این مورد تعداد کمی پیمایش وجود دارد و در اغلب موارد نیز محققان از فاصله‌ای زیاد به مسأله زنان سرپرست خانوار نگرسته‌اند. بنابراین کارهای کیفی هم می‌تواند و باید به روشن کردن بخش‌هایی از زوایای پنهان زندگی این زنان بپردازد. در اینجا این پرسش برای محقق علوم اجتماعی مطرح می‌شود که اگر این قشر آسیب‌پذیر، خود می‌توانست به روایت زندگی بپردازد، بر کدام نکته‌ها تأکید بیشتری می‌کرد و کدام یک از مسائل و مشکلات خود را برجسته‌تر نشان می‌داد؟ بنابراین، مقاله پیش‌رو، بیش از هر چیز هدف پرداختن به این زاویه تاریک زندگی زنان سرپرست

زنان سرپرست خانوار و آسیب‌های اجتماعی

خانوار را دنبال می‌کند و برای تعقیب این هدف، به طور همزمان از ترکیب چند روش ممکن می‌کند که در دسترس بودند، استفاده کرده است. در مرحله اول، به سراغ ادبیات نظری کار رفته‌ایم تا دریابیم که محققان داخلی و خارجی چگونه به این مسأله می‌نگرند و برای طرح و حل آن به چه دستاویزهایی متوسل می‌شوند. در مرحله بعد، به سراغ تنی چند از این زنان رفته‌ایم و از آنان خواسته‌ایم که خود درباره مشکلات و نوع زندگی‌شان سخن بگویند و در مرحله آخر، برخی داده‌های موجود درباره این زنان را مورد بررسی قرار داده‌ایم. به عنوان مثال، به نظر می‌رسد آمارهای سرشماری ۱۳۷۵ درباره چنین زنانی بتوانند در روشن‌تر کردن بحث و نشان دادن سیمای کلی زنان سرپرست خانوار در ایران به ما کمک کنند و نیز تحلیل ثانویه داده‌های تحقیق "وضعیت فرهنگی - اجتماعی خانواده‌های تحت پوشش کمیته امداد امام خمینی (ره)" (معدفر، ۱۳۸۴)، در جهت فهم پاره‌ای از مسائل و مشکلات این زنان به کار گرفته شده است. سپس با استفاده از روش‌های به کار گرفته شده، به استخراج مسائل و مشکلاتی پرداخته‌ایم که قشر زنان سرپرست خانوار را به عنوان قشری آسیب‌پذیر معرفی می‌کند.

مروری بر ادبیات نظری

به طور کلی می‌توان به این مطلب اشاره کرد که تاکنون دو دسته از نظریه‌های جامعه‌شناسی به بررسی مسأله زنان سرپرست خانوار پرداخته‌اند. دسته اول را نظریاتی تشکیل می‌دهند که محوریت بحث خود را بر مسائل زنان قرار داده و به مسأله زنان سرپرست خانوار، به عنوان یکی از مسائل زنان می‌نگرند و آن را در بستر مفاهیمی مانند نابرابری، ظلم به زنان، مسأله مادری و ... بررسی می‌کنند و دسته دوم نظریات، آنهایی هستند که بحث محوری خود را مفاهیم فقر و رفاه قرار داده و به مسأله زنان سرپرست خانوار بسان یکی از انواع گروه‌ها و اقشار آسیب‌پذیر می‌نگرند و در نگرش خود تفاوت ایدئولوژیکی میان مسأله این گروه از زنان به عنوان مثال با مسائل دیگری چون افراد از کار افتاده، بیکاران و ... قائل نمی‌شوند.

مسائل مرتبط با مسأله زنان سرپرست خانوار را که در دیدگاه فمینیستی بدان‌ها اشاره می‌شود، می‌توان حول چند مفهوم کلی توضیح داد. شاید اولین مفهوم مهم در این زمینه، بحث نگرش مردانه به کار زنان و نابرابری در نگرش به کار زنان و مردان در جوامع مختلف باشد. در اینجا کافی است بدین مطلب اشاره کنیم که با توجه این که در جامعه ما بیش از نود درصد خانوارها تحت سرپرستی و کفالت مردان قرار دارند، با مسأله‌ای تحت عنوان "مردان سرپرست خانوار" مواجه نیستیم و گویی سرپرست بودن و نان‌آوری مردان امری است که به شدت مقبول و مورد توافق عرف اجتماعی است و این سرپرستی زنان است که نوعی آسیب و مسأله بشمار می‌رود.

بحث بعدی می‌تواند مسأله نابرابری بازار کار برای زنان و مردان باشد. فمینیست‌ها شواهد زیادی بر شرایط نابرابری که از سوی بازار کار به مردان و زنان تحمیل می‌شود، آورده‌اند که از جمله آن‌ها می‌توان به نابرابری دستمزدها، ناچاری برخی زنان از حضور در بازار کار و مورد بهره‌کشی واقع شدن آنان، بهره‌کشی‌های روحی و جسمی از زنان در محیط‌های کاری و ... اشاره کرد. مقالات زیادی تحت هر یک از این عناوین نوشته شده است (به عنوان مثال، نگاه کنید به کیم، ۲۰۰۰).

تقسیم دیگری در بازار کار، که زنان فمینیست نسبت بدان اعتراض کرده‌اند، تقسیم بین بازار کار رسمی و غیررسمی و در واقع مشاغل و خدمات خانگی زنان است. با توجه به آن‌که از ابتدای قرن بیستم اندازه‌گیری‌های انجام شده بر خدمات خانگی زنان حاکی از آن است که زنان خانه‌دار حدود یک‌سوم ارزش اقتصادی در اقتصاد جهانی را تولید می‌کنند^۱، اما نسبت به کار آنان هیچ‌گونه ارزش‌گذاری صورت نمی‌گیرد و آن‌ها این شغل را - که فمینیست‌ها به اثرات ویرانگر آن بر روحیه و توانایی‌های زنان هم اعتراضاتی دارند - به رایگان و بدون این‌که هیچ ارزش مادی یا معنوی برایش قائل باشند، انجام می‌دهند. بنابراین هم باید زنان در انجام ندادن وظایف خانگی مخیر باشند و هم باید در صورت انجام چنین وظایفی، دولت فکری برای ارایه خدمات تأمین اجتماعی و پرداخت‌های مالی به قشر زنان خانه‌دار بکند.

مشکل بعدی زنان در بازار کار، که می‌تواند مورد بحث قرار گیرد مسأله فرزندآوری و مادر شدن زنان است. تا مدت زمانی پیش، این مسأله امری شخصی و مربوط به زنان دانسته می‌شد و بنابراین این خود زنان بودند که باید با مسأله خود مواجه شده و راه‌حلی شخصی برای آن می‌یافتند. اما یکی از شعارهای فمینیسم دهه ۱۹۶۰ میلادی: "شخصی، سیاسی است"؛ دربردارنده ادعایی برای اجتماعی و نه شخصی بودن مسأله فرزندآوری و نیز سایر مسائل زنانه و جلب توجه عمومی به چنین مسائلی شد. درخواستی که این شعار و سایر ادعاهای فمینیستی مطرح می‌کردند، این بود که افراد مختلف جامعه، از جمله کارفرمایان و سایر کسانی که نسبت به عزل و اخراج یا استخدام نیروی کار قدرتی داشتند،

۱. در این باره مطالعات زیادی انجام شده و آمارهای زیادی نیز به دست آمده است. مثلاً در ایالات متحده آمریکا در فاصله نیم قرن (۱۹۲۱ تا ۱۹۷۹)، دوازده مطالعه ملی بر میزان کارخانگی و سهم آن در درآمد ملی انجام شده است که کمترین سهم کار خانگی از تولید ملی، ۲۱ درصد و بیشترین مقدار آن ۴۸ درصد محاسبه شده است (به نقل از توماس، ۱۹۹۲). همچنین مطالعه‌ای که اخیراً در سال ۱۳۸۳ در کشورمان انجام شده، ارزش کارخانگی زنان را حدود ۲۷ درصد تولید ناخالص ملی برآورد می‌کند (جزئی، ۱۳۸۳).

زنان سرپرست خانوار و آسیب‌های اجتماعی

شرایط زنان را درک کنند و نسبت به آنان و فرزندان‌شان تبعیض‌های مثبتی قائل شوند تا جبر بیولوژیکی که زنان را در بازار کار از مردان عقب می‌اندازد، جبران شود.

این‌ها مجموعه مباحث فمینیستی هستند که اگرچه به طور مستقیم ربطی به مسأله زنان سرپرست خانوار ندارند، اما هر یک قسمت‌هایی از این مسأله را توضیح می‌دهند و در واقع ادعا می‌کنند که آن چیزی که مسأله است، سرپرست بودن زنان نیست؛ بلکه شرایط اجتماعی و اقتصادی نابرابری است که سرپرست بودن را برای زنان به صورت یک مسأله اجتماعی تبدیل می‌کند (آبوت و والاس، ۱۳۷۶؛ آبوت و والاس، ۱۳۸۰؛ اعزازی، ۱۳۷۶؛ پلاتنر، ۱۹۸۹؛ توماس، ۱۹۹۲؛ جزنی، ۱۳۸۳؛ ریتزر، ۱۳۷۹؛ سفیری، ۱۳۷۷؛ سگالن، ۱۳۷۰؛ گیدنز، ۱۳۷۷).

اما دیدگاه دیگری که در زمینه مسأله زنان سرپرست خانوار و مسائل مانند آن مطرح می‌شود، دیدگاه رفاه اجتماعی است. تعاریف متعدد و متنوعی از رفاه اجتماعی ارائه شده است و این واژه معمولاً حالتی را می‌رساند که در آن کلیه افراد از آنچه تأمین‌کننده نیازهای مادی و معنوی آنان است، برخوردار باشند. در تعریف دیگری از رفاه اجتماعی، آن را نظامی از خدمات یا مؤسسات یا نهادهای اجتماعی دانسته‌اند که به منظور کمک و خدمت به افراد به وجود آمده است تا سلامت، زندگی بهتر و زمینه روابط مناسب‌تری را برای پیشرفت قابلیت‌ها، ظرفیت‌ها و توانایی‌های انسان‌ها به منظور توسعه رفاه آن‌ها فراهم آورد.

برای توزیع شرایط رفاهی در جامعه، خصوصاً برای آن دسته از افرادی که توانایی تأمین شخصی رفاه خود را ندارند، خدمات اجتماعی شکل می‌گیرد. خدمات اجتماعی فعالیت‌های سازمان‌یافته‌ای هستند که هدف آن‌ها کمک به سازش و تطابق بین افراد و محیط‌شان است. تحقق این هدف بستگی به نحوه کاربرد فنون و روش‌هایی دارد که افراد، گروه‌ها و جوامع را قادر می‌سازند تا احتیاجات خود را تأمین و مشکلات مربوط به یک جامعه متحول را حل کرده و شرایط اقتصادی و اجتماعی خویش را بهبود بخشند (طالب، ۱۳۷۵). انواع مختلفی از نظام‌ها و خدمات تأمین اجتماعی می‌توانند وجود داشته باشند که به حمایت از نظام خانواده و اشکال مختلف آن - مثلاً خانواده‌ای به سرپرستی زنان - پردازند. برای حمایت از زنانی که همسر یا سرپرست خود را از دست می‌دهند، اقداماتی در قانون پیش‌بینی شده تا جلوی فرو رفتن خانواده‌های مذکور در فقر و فلاکت را بگیرد^۱، اما پرسشی که در

۱. به عنوان مثال، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در اصل بیست‌ونهم خود می‌گوید: "برخورداری از تأمین اجتماعی از نظر بازنشستگی، بیکاری، پیری، ازکارافتادگی، بی‌سرپرستی، دراهماندگی، حوادث و سوانح و نیاز به خدمات بهداشتی و درمانی و مراقبت‌های پزشکی به صورت بیمه و غیره حقی است همگانی" و علاوه بر این اصل بیست‌ویکم قانون اساسی ذیل موارد حمایت قانون از زنان، بر لزوم "ایجاد بیمه خاص بیوگان و زنان سالخورده و بی‌سرپرست" تأکید می‌کند.

اینجا مطرح می‌شود، این است که آیا این قوانین در واقع توانسته‌اند کمکی به زنان سرپرست خانوار بکنند یا نه؟

وضعیت اسفناک بسیاری از این زنان و خانوارهای تحت تکفل آنان، حاکی از ناکامی و ناکارآمدی نظام‌های بیمه‌گر و تأمین اجتماعی در جوامع مختلف است و لذا نقد و بررسی چنین نظام‌هایی یکی از کارهایی است که در ادبیات زنان سرپرست خانوار، به وفور دیده می‌شود. مثلاً در کار لیتور و همکارانش (۲۰۰۲) با نقدهایی مواجه می‌شویم که آن‌ها نسبت به تغییر قوانین خدمات اجتماعی در آمریکا در فاصله سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۰ وارد می‌دانند و با اندازه‌گیری شاخص‌هایی مانند وضعیت تأمین مواد غذایی، امکانات آموزشی و ... نشان می‌دهند که قانون جدید موجب فقیرتر شدن فرزندان خانواده‌های تک‌والدی شده که زنان (مادران) سرپرستی آن را به عهده دارند و لذا با طرح ادعایی در این زمینه خواستار بازنگری قانون و کمک بیشتر به این خانواده‌ها شده‌اند.

مانند همین مطلب را در کار لیروی (۲۰۰۴) هم می‌بینیم. او پس از بررسی مشکلاتی که مادران خانواده‌های تک‌والد، با سرپرست خانوار توسط خود دارند چنین نتیجه می‌گیرد که مادران و فرزندان خردسال آنان بیش از سایر اقشار اجتماعی مستعد فرو رفتن در دام فقر هستند و بنابراین بیش از سایر اقشار نیاز دارند تا تحت حمایت‌های بیمه‌ای و خدمات تأمین اجتماعی باقی بمانند. به نظر او بیرون ماندن چنین خانوارهایی از چتر حمایتی، مانند خریدن بلیط قطار سریع‌السیری برای آن‌ها برای سفر به اعماق فقر و مشکلات اقتصادی و اجتماعی متفاوت است.

نوع دیگری از جامعه‌شناسی که در اینجا از آن سخن خواهیم گفت، جامعه‌شناسی‌های زندگی روزمره است که بر اندیشه‌ها و کنش‌های بسیار پیش‌یافته، تأکید خریدبینانه‌ای دارند (ریترز، ۱۳۷۹: ۳۲۲-۳۲۱). از نگاه آنان؛ جهان زندگی، حیات عادی و روزمره ما در این جهان است که در خلال آن خود را در هر لحظه زندگی خویشتن می‌یابیم. واقعیاتی که در این جهان با آن روبرو هستیم، دارای معانی بشریند. در این جهان هر چیز همان‌گونه که هست به چشم می‌آید و تجربیات ادراکی ما در سطح ماقبل علمی به همان‌گونه که جهان خود را به ما نشان می‌دهد در ذهن ما انعکاس پیدا می‌کند. تجربه ما از جهان زندگی روزمره، یک ادراک ساده و غیرعلمی است و همین انعکاس ساده جهان در ذهن ما است که مقدمه و مبنای علم تحقیقی است (توسلی، ۱۳۷۹: ۳۵۵). این جامعه‌شناسی‌ها، رابطه غیربی‌اعتنا و محسوس با ابژه، رابطه برونی‌مبنتی بر ضرورت یا «دادگی» نیست، بلکه جزء لاینفک‌جایی از لحظه متغیری از رخداد در حال وقوع تجربه‌ورزی من است که در آن آنچه هست و آنچه باید باشد وجود و ارزش، جدایی‌ناپذیرند. این ارزش‌ها و معناهای محوری جزء ذاتی روابط و فعالیت‌های

زنان سرپرست خانوار و آسیب‌های اجتماعی

وجود روزمره‌اند. بنابراین مشارکت جسم‌مند ما در جهان همان چیزی است که به طور مؤثر، تقسیم‌بندی سوژه/ابژه را مورد تردید قرار می‌دهد (باختن به نقل از گاردینر، ۱۳۸۱: ۴۲).

علت پرداختن به مفهوم جهان زندگی، علاقه‌ای است که این جامعه‌شناسان در فهم تجربه انسانی از زندگی به خرج می‌دهند. آنان بر این باورند که وضعیت‌های اجتماعی - فرهنگی مدرنیته ما را تشویق می‌کند که رابطه مبتنی بر شناخت ناب را بر شناخت عملی و بر محیط زندگی خود ارجح بدانیم و این امتیاز قائل شدن بینشی ابزاری و فاصله‌مند را نسبت به جهان تقویت می‌کند. این نوع نگاه موجب می‌شود تا جامعه‌شناسان زندگی روزمره، انتقاداتی جدی نسبت به نظریه‌هایی دیگری، مثلاً نظریه فمینیستی و نظریه رفاه، داشته باشند که از زاویه‌ای متعالی به امور نگریسته و واقعیات انسانی را در قالب خشک و تنگ نظریه‌ها جای داده و از توجه به کیفیت عمیق و زنده آن سرباز می‌زنند.

مروری اجمالی بر دو دسته نظریه فوق نشان دهنده آن است که هر دوی آن‌ها دربردارنده ادعاهای کلانی نسبت به مسأله اجتماعی زنان سرپرست خانوار هستند که بر لزوم استفاده از پیمایش برای رد یا تأیید فرضیه‌های آن‌ها دلالت دارد. اما در این مقاله به دنبال چنین هدفی نیستیم و از ادبیات این دو جریان برای مروری بر مسائل زنان سرپرست خانوار استفاده شده است. در عوض از آنجاکه هدف ما در این مطالعه، رسیدن به فهم عمیق‌تری از زندگی روزمره گروه خاصی از زنان جامعه، یعنی زنان بی‌سرپرستی است که خود متکفل گذران زندگی افراد خانواده‌شان هستند و به طریقی درصدد گریز از نظریه‌های از پیش موجود و نظریه‌گرایی رایج در علوم اجتماعی هستیم، بنابراین به نظر می‌رسد استفاده از نظریه‌های زندگی روزمره که اساساً با هدف مبارزه با نظریه‌گرایی به وجود آمده‌اند، راه‌گشا باشد.

صحبت کردن در باب زندگی روزمره و امر روزمره کاری بس دشوار است، چراکه این مفهوم به لحظات زندگی ما بسیار نزدیک است و نیز تمامی مفهوم‌پردازی‌ها و تعاریف و روایت‌های ما از بستر زندگی روزمره نشأت گرفته است، لذا از ارایه شرح و تعریفی برای خود این مفهوم درمی‌مانیم. همچنین پرداختن به مفهوم زندگی روزمره، پرداختن به مفهومی است که خصیصه‌های محوری آن آشکارا فاقد روشمندی هستند و در برابر کاربست مقولات عقلانی مقاومت می‌کنند. در زبان انگلیسی واژگان مترادف زیادی برای امر روزمره و زندگی روزمره وجود دارند و به نظر هایمور (۲۰۰۲: ۱)، همان‌طور که از چرخش مفهوم زندگی روزمره در ادبیات غربی و موارد متعدد کلمات مترادف آن برمی‌آید، یکی از مشکلاتی که بلادرنگ در برخورد با این مفهوم با آن مواجه می‌شویم، ابهام ذاتی مستتر در آن است.

فدرستون (۱۳۸۰: ۱۶۱-۱۶۰) یکی از کسانی است که می‌کوشد با مقوله‌بندی مختصات امر روزمره، به ارایه تعریفی از آن کمک کند. وی در بحث خود از زندگی قهرمانی و زندگی روزمره،

ضمن برشمردن تفاوت‌های این دو نوع زندگی به پنج ویژگی که معمولاً ملازم زندگی روزمره هستند، اشاره کرده و به نحوی بحث فوق را خلاصه می‌کند. به نظر وی، در زندگی روزمره: نخست؛ تأکیدی وجود دارد بر آنچه روزمره اتفاق می‌افتد، یعنی برنامه‌های یکنواخت و تجارب تکرارشونده بدیهی انگاشته شده و باورها و اعمال، جهان معمولی پیش‌پاافتاده که وقایع بزرگ و امور خارق‌العاده در آن هیچ تأثیری ندارند. دوم؛ امر روزمره به مثابه سیطره بازتولید و نگهداری و منطقی‌ای ماقبل‌نهادی در نظر گرفته می‌شود که در آن فعالیت‌هایی اصلی انجام می‌گیرد که نگهدارنده جهان‌های دیگر است، فعالیت‌هایی که وسیعاً به دست زنان انجام می‌گیرد.^۱ سوم؛ تأکیدی وجود دارد بر زمان حال که مهیاگر معنای غیرتأملی از غوطه‌ور شدن در آنیت تجارب و فعالیت‌های جاری است. چهارم؛ توجهی وجود دارد به معنای ظاهری غیرفردی مجالست با یکدیگر در فعالیت‌های مشترک خودانگیخته بیرونی یا در شکاف‌های قلمروهای نهادی، تأکیدی بر شهوت‌رانی مشترک در مجالست با یکدیگر در معاشرت‌های سبکسرانه و بازیگوشانه. پنجم؛ تأکیدی وجود دارد بر دانش ناهمگن، مهمه بی‌قاعده زبان‌های بسیار، صحبت و جهان جادویی صداها را ارج بیشتری نسبت به یکنواختی نوشتار قائل شدن.

مطالعات فرهنگی در طی دهه‌های اخیر به زندگی‌روزمره به دو صورت نگریسته است: به صورت مناسکی و به صورت مصرف عامه‌پسند. می‌توان گفت قرائتی از مطالعات فرهنگی هست که توسط نظریه‌های پسا ساختارگرایانه درباره زبان، بازنمایی و ذهنیت تحت تأثیر قرار گرفته و نیز قرائت دیگری که با مردم‌نگاری تجارب زیسته یا با سیاست فرهنگی سروکار دارد. به هر حال، هر دو رویکرد با مسأله روش‌شناسی روبرو هستند و اساساً این مشکلی است که مبتلابه همه قلمروهای مطالعات فرهنگی است. به طور کلی می‌توان گفت مطالعات فرهنگی علاقمند روش‌های کیفی با تمرکز بر معانی فرهنگی است. کار در حوزه مطالعات فرهنگی حول سه نوع رویکرد تمرکز یافته است:

- مردم‌نگاری: که با رویکردهای فرهنگ‌گرایانه مرتبط بوده و بر تجارب زیسته تأکید می‌نهد؛
- دامنه‌ای از تحلیل‌های متنی، که گرایش به نشانه‌شناسی، پسا ساختارگرایی و واسازی دریدایی دارند؛
- مجموعه‌ای از مطالعات پذیرشی، که در ریشه‌های نظری خود نخبه‌گرایانه هستند (بارکر، ۲۰۰۳).

۱. عمدتاً زنان که متولیان اصلی امر روزمره هستند، در بررسی‌هایی که دقیق و علمی دانسته می‌شوند، کنار گذاشته می‌شوند و به همین دلیل است که فمینیست‌ها مدعی شکل دادن به نوعی دانش زنانه هستند که به تجارب روزمره زنان پیروا دارد. به نظر می‌رسد که نظریه‌های زندگی‌روزمره نیز بتوانند در شکل دادن چنین دانشی مؤثر باشند. در واقع صدای زنانه، یکی از صداهایی است که در عالم علم مسکوت مانده و شاید با بازگشت به جهان زندگی‌روزمره به صورت امری شنیدنی درآید.

رویکرد دوم، یعنی رویکردی که به مطالعه زندگی روزمره و تجارب زیسته پرداخته، قویاً از ملاحظیات مردم‌نگارانه مناسک به مثابه کنش شبه رسمی شده و نمادین تأثیر پذیرفته است. مردم‌نگاری رویکردی تجربی و نظری و میراث انسان‌شناسی است که در جستجوی توصیف‌های کلی‌نگر همراه با جزئیات و تحلیل فرهنگ‌ها، با تکیه بر کار میدانی گسترده است. در مفهوم‌سازی‌های کلاسیک، مردم‌نگار در دوران‌های طولانی‌ای از زمان در زندگی مردم شرکت می‌کرد، رخدادها را مشاهده کرده، به سخنان آنان گوش می‌سپرد و پرسش‌هایی را از آنان می‌پرسید. کار عینی تولید آن چیزی است که گیرتر آن را در توصیف مشهوری "توصیف‌هایی پرمایه از ساختارهای متنوع پیچیده مفهومی" می‌نامند. این همان چیزی است که شامل مفروضات نگفته و بدیهی گرفته شده‌ای است که در زندگی فرهنگی عمل می‌کنند (بارکر، ۲۰۰۳).

مردم‌نگاری سنتی در پی دریافت جزئیات ریز و موشکافانه زندگی معمولی از طریق بررسی‌های مشارکتی گسترده نظیر مشاهده مشارکتی و مصاحبه عمیق است و نیز بر کنش‌های خاصی تمرکز دارد که اگرچه نتوانند به صورت رسمی بیان شوند، حداقل به صورت نمادین قابل درک باشند ... علاقه اصلی مردم‌نگاران به عملکردهای نمادینی بود که می‌توانست امر عادی و امر خارق‌العاده را به هم ربط دهد ... با آزمون نقش این مناسک در برقرار کردن نظام‌های اجتماعی مختلف، مردم‌نگاران امر روزمره را به مثابه برترین حوزه جسمانی و نیز روحانی‌ای یافتند که از خودبیگانه نشده بود و معنا‌سازی‌های فرهنگی و وجودگرایانه در آن رخ می‌داد (موران، ۲۰۰۵). مطالعات فرهنگی مردم‌نگارانه بر بررسی‌های کیفی ارزش‌ها و معانی در بستر کلیت زندگی تمرکز دارد. در اینجا مردم‌نگاری به کار گرفته می‌شود تا به بررسی پرسش‌هایی درباره فرهنگ‌ها، جهان‌های زندگی و هویت‌ها بپردازد. همان‌طوری که مورلی می‌گوید، استراتژی‌های مطالعات کیفی مانند مردم‌نگاری؛ اساساً برای ایجاد دسترسی به قلمروهای طبیعی شده و فعالیت‌های خصلت‌مند آن‌ها طراحی شده‌اند. به هر حال در بستر مطالعات فرهنگی، مردم‌نگاری به رمزواژه‌ای برای روش‌های کیفی، از جمله مشاهده مشارکتی، مصاحبه عمیق و گروه کانونی بدل شده است. این روح مردم‌نگاری (یا فهم کیفی از فعالیت فرهنگی در زمینه) است که به شکلی بحث‌انگیز علیه سنت کمی ارتباطات به پا خاسته است (بارکر، ۲۰۰۳).

رویکرد دیگر به امر روزمره در مطالعات فرهنگی، از کار دوسرتو یعنی "عملکردهای زندگی روزمره" تأثیر پذیرفته است. در این کتاب دوسرتو بر آن است که مردمان عادی می‌توانند از طریق شکلی از مصرف که با خصوصیت‌های قاچاقی و پنهانی بودن، خستگی‌ناپذیر و تدریجی بودن و در عین حال نامرئی بودن معرفی می‌شود، نظام‌های متمرکز قدرت را تضعیف کنند (موران، ۲۰۰۵: ۹). در اینجا باید به این نکته تصریح کنیم که ما از رویکرد اول مطالعات فرهنگی، یعنی نگاهی شبیه به نگاه

مردم‌نگاران جزئی‌نگر در توصیف وضعیت زنان سرپرست خانوار بهره‌جسته‌ایم و لذا تبیین مسائل آنان و ایجاد ارتباط میان سطوح خرد و کلان امر اجتماعی در این مسأله، هدف این مقاله نیست و نیازمند تحقیقاتی بیشتر و پیچیده‌تر است.

تفاوت اصلی نظریه‌های معطوف به زندگی روزمره با سایر نظریه‌ها در این است که در آن‌ها بیش از آن که به خود نظریه اهمیت داده شود، به جریان گذران زندگی روزمره اهمیت داده می‌شود و تلاش بر آن است که با تمرکز بر تجربه‌های زنده و تازه آدمیان در این بستر، به نوعی واقعیت اجتماعی جاندار و ملموس دست یافته شود. اگرچه شاید تاکنون از این دیدگاه نظری کمتر به مسائل اجتماعی و پدیده سرپرستی خانوارها توسط زنان پرداخته شده باشد، اما عقیده ما بر آن است که اگر از زاویه امور پیش‌پافتاده و معمولی که در جریان زندگی روزمره برای زنان سرپرست خانوار رخ می‌دهد، به این مسأله بنگریم، قادر خواهیم شد تا به ظرایف و نکاتی از زندگی این زنان دست پیدا کنیم که شاید تاکنون مغفول مانده باشد. نکته دیگری که اهمیت پرداختن به مسأله اجتماعی زنان سرپرست خانوار از منظر نظریه‌های زندگی روزمره را پررنگ‌تر می‌کند، این است که نظریه‌های موجود در این زمینه، بیشتر مأخوذ از تجارب چنین زنانی در فرهنگ‌های دیگر هستند و لذا استفاده از این نظریات، امکان بیشتری برای نزدیک شدن به نوعی نظریه‌پردازی ایرانی از وضعیت زنان سرپرست خانوار در طی زمان را فراهم خواهد کرد.

روش‌شناسی

در انجام پژوهش حاضر، از ترکیب دو روش عمده بهره‌گرفته شده است: اول، تحلیل ثانویه داده‌های موجود و دوم، مصاحبه عمیق. در قسمت اول کار، به تحلیل ثانویه و مجدد داده‌هایی دست زده‌ایم که در منابع و تحقیقات دیگر گرد آمده‌اند. از جمله مهم‌ترین این تحقیقات، می‌توان به "آمار سرشماری سال ۱۳۷۵" و نتایج حاصل از بررسی "میزان هزینه و درآمد خانوارهای شهری و روستایی" در همان سال اشاره کرد که هر دو توسط مرکز آمار ایران گردآوری شده‌اند. منبع مهم دیگری که در این کار از داده‌های آن استفاده زیادی به عمل آمده است، تحقیقی تحت عنوان نام "وضعیت فرهنگی - اجتماعی خانواده‌های تحت پوشش کمیته امداد امام خمینی (ره)" است. این تحقیق در سال ۱۳۸۴ و بر روی خانواده‌های تحت پوشش کمیته انجام شده و از آنجا که ۴۹،۳ درصد این خانوارها در سراسر کشور تحت سرپرستی زنان هستند، پس این قابلیت را دارد که از داده‌های گردآوری شده در آن، برای تحلیل ثانویه در این مقاله استفاده شود. علاوه بر این، از سایر اطلاعاتی که به صورت پراکنده در منابع دیگر آمده، با ذکر مأخذ هرکدام استفاده شده است. هدف این بخش کار، بیشتر ترسیم سیمایی

زنان سرپرست خانوار و آسیب‌های اجتماعی

توصیفی از ویژگی‌های جمعیت‌شناختی و اقتصادی زندگی زنان سرپرست خانوار است. به نظر دواس (۱۳۷۶: ۸۳-۸۱)، هنگامی که به دست آوردن نمونه‌ای که برای تحلیل مناسب به حد کافی بزرگ و معرف باشد، به دلایلی نظیر نداشتن پول، وقت یا تجربه کافی دشوار باشد، می‌توان از داده‌هایی استفاده کرد که توسط محققان یا مؤسسات دیگری گردآوری شده باشد. چنین تحلیلی را "تحلیل ثانویه" می‌گویند. با استفاده از چنین داده‌هایی، مراحل نظیر ساختن پرسشنامه، اجرای آن و نمونه‌گیری حذف می‌شود و در عوض محقق می‌تواند با سرعت بیشتر، حداقل هزینه و اطمینان بیشتر به نمونه انتخاب شده، به تجزیه و تحلیل داده‌ها بپردازد. کیوی و کامپنهود (۱۳۸۲: ۱۹۶) نیز استفاده محقق از داده‌های دست دوم و تحلیل ثانویه چنین داده‌هایی را تأیید می‌کنند. به نظر آنان هم زمانی که محقق به داده‌های کلانی نیاز دارد که تنها سازمان‌های رسمی مجهز آن‌ها را گردآوری می‌کنند، اصلاً جایز نیست که هزینه‌های کلانی صرف گردآوری مجدد داده شود و بنابراین به نظر آنان تحلیل ثانویه، نه تنها مجاز، که گاهی لازم است.

روش دیگری نیز که بدان اشاره کردیم، روش مصاحبه عمیق است. دائره‌المعارف اینترنتی ویکی‌پدیا مصاحبه را چنین تعریف می‌کند: "مصاحبه گفتگویی بین دو نفر یا بیشتر است که در آن پرسش‌هایی برای به دست آوردن اطلاعات از شخص مصاحبه شونده پرسیده می‌شود." با در نظر گرفتن این نکته که تعریف فوق از عمومیت برخوردار است و به هر نوعی از مصاحبه (از جمله مصاحبه‌های خبری، کاری و ...) نیز مربوط می‌شود، اما به نظر می‌رسد که متداول‌ترین وسیله بررسی تجربی در جامعه‌شناسی و بسیاری از رشته‌های مجاور آن، همین روش استفاده از مصاحبه باشد. مصاحبه کردن با پاسخگو در مقابل روش‌های دیگر این حسن را دارد که معمولاً از یک طرف میزان اعتبار و روایی بیشتری و از طرف دیگر امکان محاسبات پیچیده آماری را فراهم می‌آورد. لذا این تکنیک - در صورتی که شرایط لازم مهیا باشد و محدودیت‌ها و نواقص آن برطرف گردد - یکی از معتبرترین و مفیدترین تکنیک‌های تحقیق در علوم اجتماعی است (رفیع‌پور، ۱۳۷۸: ۲۹۶؛ ۱۳۸۴: ۳۳).

مصاحبه می‌تواند به روش‌های شفاهی و حضوری، کتبی و پستی یا تلفنی انجام شود که از آن میان در این نوشته، مصاحبه‌های حضوری مدنظر ما هستند. همچنین مصاحبه‌های حضوری را به لحاظ میزان ساخت‌یافتگی پرسشنامه‌هایی که مورد استفاده قرار می‌دهند، می‌توان به سه سطح مصاحبه عمیق (کیفی)، مصاحبه نیمه استاندارد شده و مصاحبه کاملاً استاندارد شده تقسیم کرد. پرسشنامه‌های نیمه استاندارد و کاملاً استاندارد معمولاً در مواقعی به کار می‌روند که هدف محقق انجام پژوهشی کمی با سئوالات کاملاً مشخص و پس از انجام پیش‌آزمون است و داده‌های حاصل از این پرسشنامه‌ها هم برای تجزیه و تحلیل‌های آماری مورد استفاده قرار می‌گیرند. اما در مصاحبه عمیق، هدف اصلی پی

بردن به کیفیت و عمق مسأله مورد نظر است و نه کمیت آن و شمارش دقیق پدیده اجتماعی. لذا در این نوع از مصاحبه، ساخت یافتگی سؤالات پرسشنامه کمتر و دست پژوهشگر برای برخی موارد بازتر است. نوع مصاحبه‌ای هم که در این تحقیق از آن استفاده شده، مصاحبه حضوری عمیق است. روش نمونه‌گیری مورد استفاده در مقاله نیز، روش گلوله برفی^۱ بوده است. استفاده از این تکنیک نمونه‌گیری در مواردی رواج دارد که می‌خواهیم افراد نمونه خود را با کمک کسانی که در ابتدا با آنان آشنایی داریم، انتخاب کنیم. بنابراین نمونه، مانند گلوله برفی‌ای است که می‌غلطد و در حال غلتیدن بزرگتر می‌شود. بدین معنا که مصاحبه خود را با کسانی از جمعیت آماری که می‌شناسیم آغاز کرده و سپس با معرفی و هدایت آنان به سراغ سایر اعضای این جمعیت می‌رویم. لذا در این روش استفاده از کسانی که به تعداد بیشتری از افراد جمعیت آماری تحقیق دسترسی دارند، از اولویت بیشتری برخوردار است. بدیهی است که نمونه‌ای این چنین کوچک نمی‌تواند نمونه‌نمایی از زنان سرپرست خانوار (حتی در سطح شهر تهران) باشد و لذا نتایج حاصل از این مصاحبه‌ها به هیچ‌روی قابل تعمیم نیستند. اگرچه روش‌های کیفی دیرزمانی است که ادعای تعمیم را فرو نهاده‌اند. در این کار با تعداد ۳۲ نفر از زنانی که به نوعی سرپرستی خانوارهای تک‌نفره یا بیشتر را به عهده داشته‌اند، مصاحبه شده است. ۸ نفر از این زنان، همسران خود را به دلیل شهادت و ۱۲ نفر به دلیل فوت همسر از دست داده‌اند، ۷ نفر اصلاً ازدواج نکرده‌اند و به تنهایی زندگی می‌کنند و تعداد ۵ نفر از این زنان هم از همسران خود به دلایل مختلفی جدا شده‌اند. شش نفر آنان بین ۲۰ تا ۳۰ سال، ۸ نفر بین ۳۱ تا ۴۰ سال، ۹ نفر بین ۴۱ تا ۵۰ سال و ۹ نفر از این زنان در سنین ۵۱ سال یا بیشتر هستند. همچنین به جز ۹ زن مجرد، یکی از زنان مطلقه و یکی از زنانی که در سانحه رانندگی همسر و فرزندانش را از دست داده، مابقی این زنان دارای فرزند هستند.

ویژگی‌های جمعیت‌شناختی

طبق نتایج حاصله از سرشماری سال ۱۳۷۵ در کشورمان، سرپرستی ۸،۴ درصد خانوارهای ایرانی بر عهده زنان سرپرست خانوار است، یعنی در حدود یک میلیون نفر (۱،۰۳۷،۰۳۲۱) زن هستند که بار سرپرستی خانوارهایی را بر عهده دارند. همین رقم ساده، گویای این مطلب است که نمی‌توان به سادگی از کنار مسأله زنان سرپرست خانوار گذشت، چراکه آنان هشت درصد کل جمعیت و حدود یک میلیون خانواده را زیر سرپرستی خود دارند.

زنان سرپرست خانوار و آسیب‌های اجتماعی

در حدود یک‌سوم زنان سرپرست خانوار (۳۳،۶ درصد) به تنهایی زندگی می‌کنند و فقط بار اقتصادی زندگی شخصی خود را بر دوش می‌کشند، در حدود یک‌سوم دیگر این زنان (۳۳،۱ درصد) سرپرست خانوارهای دو یا سه نفره و یک‌سوم مابقی نیز سرپرست خانوارهایی با تعداد جمعیت بیش از سه نفر هستند. تعداد جمعیت خانوار تحت پوشش، می‌تواند نسبت مستقیمی با افزایش مسائل و مشکلات اقتصادی ناشی از افراد تحت سرپرستی داشته باشد و لذا عامل مهمی در بررسی‌ها است.

جدول شماره ۱. توزیع خانوارهای زن سرپرست برحسب تعداد افراد تحت تکفل

تعداد افراد خانوار	آمار سرشماری ۱۳۷۵
۱ نفر	۳۳/۶
۲ یا ۳ نفر	۳۳/۱
۴ نفر و بیشتر	۳۳/۲

همچنین با توجه به سنت‌های اجتماعی ما مبنی بر اهمیت ازدواج و قبض طلاق و جدا شدن از همسر، ۷۰،۵ درصد زنان سرپرست خانوار همسران خود را بر اثر مرگ همسر از دست داده‌اند و ۲۱،۶ درصد آنان با وجود داشتن همسر، به دلایلی — احتمالاً مانند از کارافتادگی همسران — سرپرست خانواده هستند. در این میان تنها، ۴،۰ درصد این زنان هستند که به دلیل طلاق و جدایی از همسر، کفالت خانواده را بر عهده دارند و ۳،۵ درصد این زنان هم کسانی هستند که هرگز ازدواج نکرده‌اند و لذا خود کفیل خانوار شناخته می‌شوند. نتیجه دیگری که از این بحث می‌توان گرفت این است که بیش از سه‌چهارم زنان سرپرست خانوار را زنان بی‌همسر تشکیل می‌دهند که به طریقی مثلاً مرگ، طلاق یا ازدواج نکردن از چتر حمایتی مردان خانواده محرومند.

جدول شماره ۲. توزیع خانوارهای زن سرپرست برحسب وضعیت تأهل

وضعیت تأهل	آمار سرشماری ۱۳۷۵
دارای همسر	۲۱/۶
بی‌همسر بر اثر فوت	۷۰/۵
بی‌همسر بر اثر طلاق	۴/۰
هرگز ازدواج نکرده	۳/۵

نکته جالب‌توجه این که حدود یک‌سوم (۳۱،۷ درصد) زنانی که سرپرستی خانوارهای ایرانی را بر عهده دارند، سنی بیش از ۶۴ سال دارند و در واقع در دوران کهولت خود به سر می‌برند. در این

سن، سرپرستی خانواده برای مردان نیز کاری دشوار است، چه رسد به زنان! در واقع با نگاهی به داده‌ها می‌توان به این نتیجه رسید که با افزایش سن زنان بر نسبت سرپرستی آنان افزوده می‌شود، یعنی زنان ایرانی اغلب سنین جوانی خود را تحت سرپرستی مردان خانواده می‌گذرانند و در سنین بالا که فراگرفتن تجربه جدید و ناخوشایندی مانند سرپرستی خانوار، کاری سخت و طاقت‌فرسا می‌شود، در مواردی مجبور می‌شوند که چنین نقشی را بر عهده گیرند.

جدول شماره ۳. توزیع خانوارهای زن سرپرست برحسب سن سرپرست زن

سن سرپرست زن	آمار سرشماری ۱۳۷۵
۱۰ تا ۴۴ سال	۲۹/۹
۴۵ تا ۶۴ سال	۳۸/۴
۶۵ سال و بیشتر	۳۱/۷

میزان تحصیلات این زنان هم شاخصی است که نشان می‌دهد، تا چه اندازه تجربه و مهارت اجتماعی برای امر سرپرستی خانواده دارند. متأسفانه ۶۶٫۲ درصد زنان سرپرست خانوار اساساً بی‌سوادند و از میان یک‌سوم مابقی، تنها حدود ۳٫۲ درصد تحصیلات عالی و ۶٫۶ درصد تحصیلاتی در حد دبیرستان یا دیپلم دارند و تحصیلات سایر زنان باسواد سرپرست خانوار در حد ابتدایی یا راهنمایی است.

جدول شماره ۴. توزیع خانوارهای زن سرپرست برحسب سطح تحصیلات سرپرست زن

سطح تحصیلات زن سرپرست	آمار سرشماری ۱۳۷۵
بی‌سواد	۶۶/۲
ابتدایی و راهنمایی	۲۴/۰
دبیرستان و دیپلم	۶/۶
تحصیلات دانشگاهی	۳/۲

وضعیت شغلی و فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی چنین زنانی هم قابل توجه است. بیش از نیمی از این زنان (۵۷٫۶ درصد) خانه‌دارند و شغل دیگری ندارند. ۲۰٫۲ درصد بدون داشتن کار، دارای درآمدهایی هستند و تنها ۱۵٫۸ درصد این زنان در شرایط سرشماری، مشغول به انجام کار ثابتی بوده‌اند. نتیجه‌گیری مرکز آمار حاکی از این است که ۸۳٫۴ درصد این زنان به لحاظ اقتصادی غیرفعال و تنها ۱۶٫۶ درصد آنان فعال بوده‌اند. این رقم خود شاهدی است بر وضعیت اقتصادی بد این زنان و خانواده‌های تحت تکفل آنان. نظیر این نتایج در تحقیقات دیگری (معدفر، ۱۳۸۴) نیز مشاهده می‌شود.

زنان سرپرست خانوار و آسیب‌های اجتماعی

طبق داده‌ها، ۵۳،۳ درصد زنان سرپرست خانوار فاقد شغل و ۱۷،۰ درصد آنان از مستمری‌بگیران کمیته امداد هستند. ۸۸ آنان از کارافتاده بوده و توان انجام هیچ کاری را ندارند. ۳،۷ درصد نیز به عنوان خدمه منزل، در منازل دیگران مشغول به کار هستند.

جدول شماره ۵. توزیع خانوارهای زن سرپرست برحسب وضعیت شغلی سرپرست

وضعیت شغلی سرپرست	آمار سرشماری
خانه‌دار	۵۷/۶
دارای درآمد بدون کار	۲۰/۲
دارای کار ثابت	۱۵/۸
محصل	۶/۴

در شهرها، ۲۲،۲ درصد زنان فعال سرپرست خانوار را کارگران ساده و ۲۳،۸ درصد آنان را صنعت‌گران و کارکنان مشاغل صنعتی تشکیل می‌دهند. در روستا، ۶۵،۳ درصد زنان فعال سرپرست خانوار در مشاغلی مانند کشاورزی، جنگل‌داری و ماهیگیری مشغول به کارند، ۲۰،۶ درصد آنان صنعت‌گر و کارکنان مشاغل صنعتی هستند و ۸،۹ درصد چنین زنانی نیز به عنوان کارگر ساده فعالیت دارند (مرکز آمار ایران، ۱۳۷۹).

مشکلات و آسیب‌های اجتماعی

در قسمت قبلی به شرح و توضیح سیمای جمعیت‌شناختی زنانی پرداختیم که در جامعه ما بار سنگین سرپرستی خانواده را به عهده دارند. در این بخش می‌کوشیم با دسته‌بندی نظرات زنان سرپرست خانوار^۱، درباره انواع مسائلی بحث کنیم که این زنان در زندگی روزمره خود با آنها دست‌وپنجه نرم کرده و لذا در جامعه ما به عنوان قشر محروم و آسیب‌پذیر شناخته می‌شوند. در این قسمت، مبنای دسته‌بندی‌های ما را مصاحبه‌های عمقی تشکیل می‌دهد و برای تکمیل اطلاعات ناشی از این مصاحبه‌ها، به تحلیل ثانویه داده‌های موجود نیز پرداخته‌ایم.

۱. با توجه به محدودیت‌های روش کیفی، تنها با ۳۲ نفر از زنان سرپرست خانوار مصاحبه شده و لذا بدیهی است که ما نمی‌توانیم و نیز نمی‌خواهیم یافته‌های این مصاحبه‌ها را به جامعه آماری یک میلیون نفری خود تعمیم دهیم. لذا مقاله به هیچ روی ادعای تعمیم ندارد و عبارت زنان سرپرست خانوار، صرفاً ضمیر اشاره‌ای برای همان جمعیت نمونه محدود ۳۲ نفری است.

- مسأله اقتصادی

مسأله اقتصادی در واقع مهم‌ترین مسأله‌ای است که زنان سرپرست خانوار در زندگی روزمره خود با آن مواجهند و قدرت و فشار این مسأله به حدی است که گاهی سایر گروه‌های مردم، اساساً زنان سرپرست خانوار را با این مسأله می‌شناسند. این مسأله با بالا رفتن تعداد افراد تحت تکفل زن، حادثتر می‌شود و کمترین مواجهه با چنین امری را می‌توان نزد زنان سرپرست خانوارهای تک‌نفره یافت. به خصوص اگر این زنان شاغل و دارای درآمد هم باشند، کمتر از سایر زنان برای فراهم کردن امکانات اقتصادی دچار مشکل می‌شوند. اما حتی هنگامی که با زنان صرفاً خود سرپرست صحبت می‌کنیم نیز متوجه احساس فشار اقتصادی بر روی آنان می‌شویم. شاید بتوان برای این امر دلایلی را برشمرد، از جمله این که: زنان در جامعه ما از کودکی جامعه‌پذیری اقتصادی ندارند و نمی‌توانند مانند مردان از حلقه‌های حمایتی و روابط دوستانه‌ای که برای آنان منافع اقتصادی دارد، بهره ببرند. لذا اگر هم شاغل یا کارمند هستند، صرفاً وابسته به حقوق خود بوده و درآمد دیگری ندارند. نسترن، دبیر ادبیات و ۴۲ ساله و مجرد است. او می‌گوید:

هیچ چیزی برای زن بدتر از این نیست که خودش مسئول دخل و خرج خودش باشد. من از ۱۸ سالگی روی پای خودم بودم و حتی برای درس خواندن هم از پدرم هم پول توجیبی نگرفتم. همه زندگیم کار کردم و بهم خیلی فشار اومد. به نظر من زنا باید این کارو بنادرن به عهده مردا و اصلاً کاریم به این کارا نداشته باشن.

این قضیه برای زنان متأهلی که سرپرستی کودکانی را هم بر عهده دارند، مشکل‌تر می‌شود. همان‌طوری که در بخش داده‌های جمعیت‌شناختی گفته شد، اغلب زنان سرپرست خانوار خصوصاً در سنین بالا، از سواد و امکانات اشتغال کمتری برخوردارند و نیز به دلیل نیازهای فزاینده کودکان و نوجوانان خود با مشکلات اقتصادی بیشتری مواجه می‌شوند که عرصه را هرروز بیش از روز قبل بر آنان تنگ می‌کند. لیلا، زن ۵۴ ساله‌ای است که شش فرزند دارد و شوهرش اخیراً فوت کرده است. او می‌گوید:

تا وقتی شوهرم زنده بود منم مثل بقیه زنا برا خودم سروسامون داشتیم. شوهرم که مرد، رفیقای مفت خورش هم رفتن و فامیلم از ما رویگردوندن. من موندم و شش تا بچه. ناچار شدم کار کنم. اولاً توی یه تالار عروسی کار می‌کردم. بعدش شدم آبدارچی مدرسه. حالا هم که تو خونه‌های مردم کار می‌کنم ... پسر بزرگم نامزد داره، ولی هنوز نتونسته کار پیدا کنه، دختر بزرگم هم شوهر کرد و شوهرش معتاد دراومد. حالا اونو و پسرش هم با ما زندگی می‌کنن. تا وقتی شوهرم زنده بود، خیلی سخت نبود. یه کمکی هم به اونا می‌کردیم، اما حالا کم می‌آریم. دخترم آرایشگری بلده و توی یه آرایشگاه کار می‌کنه که ماهی شصت تومن بهش

زنان سرپرست خانوار و آسیب‌های اجتماعی

میلن. دوتایی پولامونو رو هم که می‌ذاریم هم به هیچ‌جامون نمی‌رسه... تازه بچه‌ها کلی خرج زیادی دارن. برای دختر دوم تازه خواستگار اومده. پسر خوبیه، ولی نمی‌دونیم خرج ازدواجش رو چکار کنیم. بچه مدرسه‌ای‌ها هم که هزار جور خرج و مخارج دارن

نتایج طرح "هزینه و درآمدهای خانوارهای شهری و روستایی" که در سال ۱۳۷۵ و توسط مرکز آمار ایران در این زمینه گردآوری شده، شایان توجه است. طبق نتایج این تحقیق، اغلب زنان (۵۴،۸ درصد) سرپرست خانوار شهری هزینه ماهانه‌ای کمتر از ۶۰،۰۰۰ تومان در ماه داشته‌اند، هزینه ماهانه ۲۷،۸ درصد این خانوارها بین ۶۱،۰۰۰ تا ۱۲۰،۰۰۰ تومان و تنها هزینه ۱۷،۵ درصد بیش از ماهی ۱۲۱ هزار تومان در ماه بوده است. این وضعیت برای خانوارهای روستایی مشکل‌تر گزارش شده است. بیش از نیمی (۵۵،۳ درصد) خانوارهای تحت سرپرستی زنان در روستاها درآمد سالانه‌ای کمتر از ۳۲۰ هزار تومان یا درآمد ماهانه‌ای کمتر از حدود ۲۷ هزار تومان دارند، ۲۵،۴ درصد بین ۳۲۱ تا ۶۵۰ هزار تومان (۲۷،۱ تا ۵۴ هزار تومان در ماه) و تنها درآمد حدود ۱۹،۲ درصد این خانوارها از ۶۵۱ هزار تومان در سال یا ۵۴،۱ هزار تومان در ماه بیشتر بوده است (مرکز آمار ایران، ۱۳۷۹).

مشابه این نتایج در داده‌های تحقیق دیگری (معیدفر، ۱۳۸۴) نیز دیده می‌شود. طبق داده‌های این تحقیق، حدود یک سوم زنان سرپرست خانوار صرفاً از محل کمک‌های هزینه امداد زندگی می‌کنند یا درآمد ماهانه‌ای کمتر از ۲۵ هزار تومان دارند (به ترتیب ۱۱،۱ درصد و ۲۵،۳ درصد)، یک سوم (۳۲،۷ درصد) بین ۲۶ تا ۴۵ هزار تومان در ماه و یک سوم مابقی (۳۰،۹ درصد) بیش از ماهی ۴۶ هزار تومان در ماه درآمد دارند. ۱۵،۲ درصد نیز از جانب مردم، کمک‌های نقدی یا جنسی برای گذران زندگی خود دریافت می‌کنند. در مورد هزینه‌های ماهانه خانوارهای تحت تکفل این زنان نیز نسبت مشابهی برقرار است. حدوداً یک سوم خانواده‌ها (۳۸،۳ درصد) کمتر از ماهی ۴۰ هزار تومان، یک سوم (۳۱،۶ درصد) بین ۴۱ تا ۷۰ هزار تومان و مابقی بیش از ماهی ۷۱ هزار تومان در ماه هزینه دارند. احتمالاً تفاوت حدود سی هزار تومانی بین هزینه و درآمد از سایر منابع درآمد خانواده مثلاً کار فرزندان یا کمک‌های مردمی تأمین می‌شود. نصرت (۶۱ ساله و بی‌سواد) در این مورد می‌گوید:

بعد از مردن شوهرم من و بچه‌هام تو خونه برادرم زندگی می‌کنیم. به دختر دارم و یه پسر. دختر که نمی‌تونه کار کنه و باید وایسه تا بختش واز بشه. پسر که بعد از این که یه‌بار پلیس تو یه دعوا اشتباهی گرفتش نمی‌دونم چی شد که قاطی کرد. دیگم هرچی بردیمش دوا و دکتر فایده نکرد که نکرد. برادرم بهمون می‌رسه، ولی مگه چکار می‌تونه بکنه. خودش یه کارگر ساده‌است با شش سر عائله. گاهی وقتی آگه کار باشه، می‌رم تو خونه همسایه‌ها کار می‌کنم، شب عید و آخر تابستون که خونه‌تکونی می‌کنن، یه چیز می‌هم به من و بچه‌هام

می‌رسد. اما خدا نگه داره بعضی از همسایه‌ها رو. هومونو دارن. آگه اونا نبودن نمی‌دونم ما
چیکار می‌کردیم

همچنین نحوه صرف هزینه‌ها در خانواده‌های تحت تکفل زنان حاکی از آن است که آن‌ها تنها
جوابگوی نیازهای اولیه زندگی هستند. حدود دوسوم (۶۱،۵ درصد) هزینه‌های این خانواده‌ها صرف
خوراک و پوشاک و ۲۷،۱ درصد صرف مسائلی مانند تحصیل فرزندان، هزینه مسکن و درمان می‌شود.
۳۷،۵ درصد زنان سرپرست خانوار پاسخگو در این تحقیق و نیز اغلب زنانی که با آنان مصاحبه
کردیم (۲۵ نفر)، مسأله اقتصادی را مهم‌ترین دغدغه و نگرانی ذهنی خود دانسته‌اند؛ برای ۳۳،۸ درصد
این مسأله در اولویت دوم و برای ۲۶،۶ درصد پاسخگویان در اولویت سوم قرار گرفته است. نگاهی به
داده‌ها نشان می‌دهد که ۹۷،۹ درصد پاسخگویان، مسأله اقتصادی را جز مسائل و مشکلاتی برشمرده‌اند
که موجب نگرانی و دغدغه‌های ذهنی آنان در اولویت اول تا سوم می‌شود. همچنین ۷۶،۳ درصد
پاسخگویان، مسأله مالی را بزرگ‌ترین نگرانی فعلی خود دانسته‌اند و به نظر ۸۶،۰ درصد آنان هم
مشکلات اقتصادی و بیکاری مهم‌ترین مشکلاتی هستند که در شرایط کنونی جامعه با آن مواجه است.
این ارقام نشانی است بر درگیر بودن تقریباً همه این زنان و خانواده‌های تحت تکفل آنان با این مسأله.
علاوه بر این، ۶۹،۵ درصد زنان سرپرست خانوار از وضع مالی و ۵۶،۴ درصد آنان از وضع
مسکن خود ابراز نارضایتی کرده‌اند. هنگامی به علت این قضیه پی می‌بریم که بدانیم حدود دو سوم
این زنان (۶۰،۲ درصد) در حاشیه شهرها و در وضعیت حاشیه‌نشینی زندگی می‌کنند، تقریباً حدود یک
سوم آنان در خانه‌هایی ساکن هستند که حمام یا آشپزخانه ندارد (به ترتیب ۲۴،۷ و ۲۹،۴ درصد)،
۳۹،۶ درصد خانه‌ها فاقد خط تلفن است، در دوسوم موارد (۶۷،۶ درصد) محل خواب والدین و
فرزندان از هم جدا نیست و بیش نیمی از خانواده‌ها (۵۷،۱ درصد) این امکان را ندارند که فضاهای
جداگانه‌ای برای خوابیدن فرزندان دختر و پسر خود فراهم کنند و لذا از این جهت در مضیقه هستند.

- ناامنی بدن و مخدوش شدن روابط اجتماعی

اگرچه فشار مسأله اقتصادی بر روی زنان سرپرست خانوار زیاد است، اما این تنها مشکلی نیست
که آنان را تهدید می‌کند. در جوامعی مانند جامعه ما که زن اعتبار اجتماعی و امنیت خود را مدیون
مردان خانواده است، زن بدون مرد برای بسیاری مردان به عنوان یک فرصت و یک بدن بی‌صاحب
جلوه می‌کند که قصد تصاحب و کام‌جویی از آن را دارند. این مسأله در ابعاد متفاوتی نمود می‌یابد که
از تقاضای ازدواج‌های نامطلوب و بدون شرایط مناسب آغاز شده و به موارد دیگری نظیر تقاضای
صیغه شدن و تجاوز نیز می‌انجامد. تعدادی از زنان مصاحبه‌شونده که تجربه دوران دانشجویی داشتند،
از بسیاری از تنگ‌نظری‌های کارمندان و استادان مردی تعریف می‌کردند که دائماً با دادن تقاضای صیغه

زنان سرپرست خانوار و آسیب‌های اجتماعی

آنان را تحت فشار قرار می‌دادند و یکی از آنان که یک‌بار توسط استاد خود صیغه شده بود، چنین تعریف می‌کرد:

یه مدتی بود که برای کارای پایان‌نامه‌ام به دفتر دکتر ... رفت و آمد داشتم. دکتر از من حدود سی سالی بزرگ‌تر بود و برای همین هم جای پدرم حساب می‌شد. از خانواده‌ام پرس‌وجو کرد و من بهش گفتم که توی سن پایین ازدواج کردم و شوهرم شهید شده. خیلی از روابط انسانی و نیاز آدم به محبت حرف زد. گفت که زنش مرده ... تا جایی که قبول کردم موقتاً صیغه‌اش بشم. بعد از چندباری که به خون‌ه‌اش رفتم، فهمیدم که زنش مسافرت بوده و حالا می‌خواد برگرد. وقتی بهش اعتراض کردم، بهم گفت آگه به کسی چیزی بگم، انکار می‌کنه. بهم گفت من یه آدم محترمم و تو یه زن بی‌شوهر. به همه میگم که به من نظر داشته‌ی و کاری می‌کنم از دانشگاه اخراجت کنن ... (نعیمه، ۳۲ ساله).

زن دیگری که چنین تجاربی دارد، مریم (۲۷ ساله) است. او تجربه خودش را چنین شرح می‌دهد:

من تو سن پایین ازدواج کردم. دوازده سالم بود. دو سالی با شوهرم زندگی کردیم. دو تا دختر سیزده و چهارده ساله دارم. از وقتی شوهرم تو تصادف مرد، پدر و مادرم شدن همه کس و کار من. من و بچه‌هامو بردن خونه خودشون و الان سیزده ساله که با اونا زندگی می‌کنیم و همه مخارج ما رو می‌دن. منو تشویق کردن که دوباره درس بخونم. دیپلم گرفتم و حالا هم که دانشجویام. تو زندگیمون مشکلی نداریم. اما من هیچ‌وقت نمی‌ذارم کسی تو دانشگاه بفهمه که من بی‌شوهر هستم. یکی دوباری از دستم در رفت و چند نفر فهمیدن. تا چند وقت از دست مردایی که فهمیده بودن آروم و قرار نداشتم. دائماً دنبالم می‌افتادنو پیشنهادای ... می‌دادن. اصلاً نمیفهمن که من مادر دو تا بچه‌ام. دو تا دختر که همه آبروشون از آبروی منه. من آگه صیغه بشم یا ازدواج کنم، دخترام باید چیکار کنن؟

این تجربه را دیگر زنان این گروه نیز داشتند. لیلا (۵۴ ساله) دائماً از سوی مردان در محیط کار خود تقاضای رابطه جنسی و صیغه دریافت می‌کرد و در مواردی نیز از سوء‌قصد مردانی که قصد تجاوز به وی را داشتند، می‌گفت. مخصوصاً شرایط کار قبلی او در تالار که باعث می‌شد شب‌ها دیر به خانه برگردد، همواره او را با مردانی که قصد سوء‌استفاده و تجاوز به وی را داشتند یا او را فاحشه می‌پنداشتند، مواجه می‌کرد. زنانی هم که شرایط خوب اقتصادی داشتند و از بسیاری جهات راحت‌تر از دیگر زنان سرپرست خانوار می‌زیستند، توسط چنین تقاضاهایی مورد اذیت و اذیت قرار گرفته و گاهی از سوی اهل محل تهمت رابطه داشتن با یکی از مردان همسایه، روحانی محله و ... را دریافت

می‌کردند. ژیل (۴۵ ساله)، ساکن یکی از محلات شمالی تهران بود و همسر و فرزندانش را در تصادف رانندگی از دست داده بود. او می‌گفت:

گاهی وقتا مردایی بهم پیشنهاد صیغه میدن که قبلاً جزء همسایه‌هایی بودن که باهاشون رابطه خانوادگی داشتیم. من نه می‌تونم به زناشون چیزی بگم و نه به خودشون. آگه زناشون بفهمن، گناه را میندازن گردن من و به چشم زن بد بهم نگاه می‌کنن. آگه هم بخوام جواب خودشونو بدم، می‌ترسم بی‌آبرویی راه بندازن و منو بدنام کنن.

همان‌طوری که گفتیم، نداشتن مردی تحت عنوان سرپرست و همراه، بدن زن را مورد تهدید مردان دیگر قرار می‌دهد و این چیزی است که غیر از خود زن سرپرست خانوار، زنان دیگر هم از آن مطلع می‌شوند. بنابراین سعی می‌کنند تا حد امکان بین خانواده خود و چنین زنانی فاصله ایجاد کنند و حتی اگر زن قبل از، از دست دادن سرپرست با خانواده آنان رابطه‌ای داشته، پس از تنها و بی‌سرپرست شدن از وی دوری می‌گزینند تا مبادا مردان‌شان درصدد سوءاستفاده از زن برآیند و در واقع به زنان و همسران خود خیانت کنند. چنین است که یک زن مجرد یا بیوه و مطلقه که به تنهایی و بدون حضور مردان زندگی می‌کند، از نگاه دیگر زنان به چشم یک تهدید نگریسته می‌شود. تهدیدی که باید از او فاصله گرفت و روابط اجتماعی با وی را قطع کرد. به نحو اولی مشخص است که چنین زنانی در جامعه ما حق داشتن رابطه با مردان را ندارند و در صورتی که کوچک‌ترین رابطه اجتماعی با مردی برقرار کنند، برچسب فاحشه بودن و صیغه‌ای بودن می‌خورند و لذا کلیه روابط اجتماعی چنین زنانی مخدوش می‌شود. این بعدی از مشکلات زنان سرپرست خانوار است که جز با جلب حمایت و همدلی و احتمالاً غیر از نزد همجنسان خود، قادر به بیان و اعتراف بدان نیستند و لذا تاکنون در کارهای پیمایشی مورد بررسی قرار نگرفته و اساساً به نظر نمی‌رسد که استفاده از پیمایش راه مناسبی برای درک این بعد از مسائل زنان بی‌سرپرست باشد.

- مشکلات عاطفی

در اغلب موارد به دلیل از دست دادن همسر و سپس از بین رفتن حلقه روابط دوستانه، همسایگی و تاحد کمتری خانوادگی، زنان سرپرست خانوار مشکلات عاطفی زیادی در زندگی روزمره پیدا می‌کنند. آن‌ها از حقوق مسلمی مانند ازدواج مجدد و برقراری روابط عاطفی و احساسی با دیگر افراد محروم می‌مانند و در اکثر موارد صرفاً به فرزندانشان خود دل بسته می‌شوند و این دل بستگی عاطفی بیش از حد، موجب می‌شود تا بعدها استقلال فرزندان این زن هم دچار مشکل شود و مخصوصاً زمانی که خانواده را به قصد ازدواج، تحصیل یا ... رها می‌کنند، مشکلات عاطفی زن سرپرست بیشتر می‌شود. منیره (۵۲ ساله)، تنها یک فرزند دارد که به تازگی ازدواج کرده است. وی

می‌گوید:

موقع خواستگاری با خونواده عروسم شرط کردیم که پسرم باید طبقه پایین همین خونه زندگی کنه تا من تنها نباشم. اما حالا دختره پاشو کرده تو یه کفش که خونه جدا می‌خوام یا طلاق. همه جا تنهایی می‌رن و به من اصلاً تعارف هم نمی‌زنن. شباً که تو خونه تا دیروقت تنها هستم، خوابم نمی‌بره، می‌شینم و به عباس (شوهر متوفای منیره) فکر می‌کنم، به اون موقعا که همه‌مون با هم بودیم و از هم جدا نمی‌شدیم و برای تنهایی خودم گریه می‌کنم. کاشکی منم با عباس مرده بودم...

زنان دیگری نیز هستند که تجارب دل‌آزایی از روابط با دوستان و خویشان پس از مرگ یا جدا شدن از همسر دارند. اگر سن زن پایین‌تر باشد (جوان‌تر باشد)، فرزند نداشته باشد (مادر نباشد) و مخصوصاً اگر از همسرش جدا شده باشد، شدت عکس‌العمل‌های ناراحت‌کننده اطرافیان افزایش پیدا می‌کند. چنین مشکلاتی را می‌توان در گفته‌های زیر دید:

من و مریم سال‌ها با هم دوست بودیم. اول من ازدواج کردم. دو سال با شوهرم زندگی کردم. اون آدم خوبی بود، ولی بیمار روانی بود. من و خودش رو آزار می‌داد. تا این‌که دیگه نتونستم تحمل کنم و ازش جدا شدم. شب مراسم نامزدی مریم متوجه شدم که مادرش داره به اطرافیان اشاره می‌کنه که یه جورى منو موقع خوندن صیغه محرمیت از اتاق بیرون بیرون تا بدبختی من دامن مریم رو نگیره. خیلی بهم برخورد. خودم به یه بهونه‌ای جداحافظی کردم و برگشتم خونه. خیلی وقتای دیگه هم این اتفاق برام پیش اومده. خیلیا باهام دوست می‌شن، اما تا می‌فهمن که من طلاق گرفتم باهام قطع رابطه می‌کنن. از این‌که بیان خونه من یا برم خونه‌شون و شوهراشونو ببینم وحشت دارن ... (میترا، ۳۰ ساله).

به همین دلایل است که زنان سرپرست خانوار کمبودهای روانی و عاطفی و لذا استرس بیشتری دارند. تحقیقی که بهزیستی استان تهران با همکاری معاونت پژوهشی دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی انجام داده، نشان می‌دهد که: زنان سرپرست خانواده نسبت به سایر زنان میزان استرس بیشتری را تجربه کرده و در مقابل از کیفیت زندگی پایین‌تری برخوردارند. همچنین تعدد نقش‌هایی که زنان سرپرست خانوار به عهده می‌گیرند تاثیر مستقیمی بر ایجاد استرس، تشدید اختلالات روانی و بروز بیماری‌های جسمی دارد. این تحقیق تحت عنوان "بررسی سلامت روانی زنان سرپرست خانوار تحت پوشش بهزیستی استان تهران" روی ۱۴۰ نفر از زنان سرپرست خانوار تحت پوشش از مناطق شرق، غرب، شمیرانات و شهر ری و ۴۰ نفر از زنان سرپرست خانوار پشت نوبت تحت پوشش صورت گرفته و بیانگر این واقعیت تلخ است که این زنان در تمام ابعاد سلامت روانی در وضعیت به مراتب بدتری نسبت به زنان تحت پوشش برخوردار بوده و افسردگی در این زنان بسیار بیشتر از

سایرین به چشم می‌خورد. زنان سرپرست خانوار، از نظر سلامت روانی در وضعیت به مراتب بدتری نسبت به دیگر زنان قرار دارند و عمدتاً یکی از علائم بیماری‌های روانی مانند افسردگی، اضطراب، وسواس و پرخاشگری در آن‌ها به وضوح دیده می‌شود. در این تحقیق آمده است که زنان تحت پوشش به ترتیب شدت، تعداد دفعات دچار شدن علائم افسردگی، شکایات جسمانی، حساسیت در روابط متقابل، افکار پارانوئید، اضطراب، وسواس، پرخاشگری، اضطراب فوبیک و روان‌پریشی هستند که در این میان فشارهای اقتصادی، اجتماعی و روانی نسبت به عامل ژنتیکی نقش بیشتری را در ظهور این بیماری‌ها ایفا کرده است. این زنان دائماً با نگرش‌های فرهنگی منفی نسبت به خود و فرزندان‌شان مواجه می‌شوند، نگرش‌هایی که بسیار عذاب‌دهنده و موجب احساس حقارت، درماندگی، ترس و خجالت در آن‌ها می‌شود که با توجه به این امر بالا بودن شدت علائم افسردگی، شکایات جسمانی و حساسیت در روابط متقابل کاملاً توجیه‌پذیر است (به نقل از خبرگزاری زنان ایران، ۲۹ / ۸ / ۸۳).

تحقیقات دیگری نیز این یافته‌ها را تأیید می‌کنند. به طور کلی، در حدود یک‌پنجم این زنان (۳،۱۹ درصد) نسبت به وضعیت سلامتی خود ابراز نارضایتی کرده‌اند و برای حدود یک‌چهارم این زنان (۹،۲۳ درصد) بیماری‌های جسمی و روانی، جزء نگرانی‌های مهم اول تا سوم در زندگی‌شان بوده است. به نظر ۲۲،۶ درصد زنان سرپرست خانوار، در خانواده‌های آنان مواردی از آسیب‌های اجتماعی به چشم می‌خورد، درحالی‌که میزان آسیب‌های روانی بین اعضای خانواده این زنان و خود آنان از این هم بیشتر و در حدود ۳۱،۵ درصد بوده است. در مورد این آسیب‌های روانی، ۱۷،۵ درصد پاسخگویان به اضطراب زنان سرپرست خانوار، ۱۴،۹ درصد به استرس و ۱۶،۳ درصد به وجود افسردگی در بین این زنان اشاره کرده‌اند (معیدفر: ۱۳۸۴).

– مشکلات زن در رابطه با خانواده و فرزندان

از آنجا که در اندیشه مردسالارانه زن موجودی تحت امر مرد است، پس از بی‌سرپرست شدن زن، دیگرانی سعی می‌کنند جای خالی مرد را گرفته و به دستور دادن و غیرت ورزیدن درباره زن پردازند. مردان و زنان خانواده زن و خانواده شوهر سابق در این زمینه رفتارهای متفاوتی را پی می‌گیرند. مردانی مانند برادر، پدر، پدرشوهر، برادر شوهر و ... ممکن است برای زن مشکلاتی ایجاد کنند، مثلاً به او اجازه کار کردن و مستقل بودن ندهند و در عوض تکفل وی را بر عهده بگیرند یا در مورد روابط اجتماعی زن با سایر مردان به او مشکوک شوند و بایدها و نبایدهایی را به وی تحمیل کنند یا مردان خانواده همسر سابق ممکن است داعیه‌هایی در مورد فرزندان زن و حضانت آنان داشته باشند و خلاصه همه این مردان می‌توانند ددرسه‌های زیادی برای زنان سرپرست خانوار درست کنند که گاهی نیز موجب درگیری و نزاع این زنان با خانواده‌شان می‌شود. اثر هم یکی از درگیری‌هایی

زنان سرپرست خانوار و آسیب‌های اجتماعی

است که معمولاً بار چنین زنانی را سنگین‌تر می‌کند.

شوهرم که مرد، فقط به خونه برای ما باقی گذاشت. من موندم و پنج تا بچه. من قبلش معلم بودم. به خاطر بچه‌ها با شوهرم توافق کردیم که من خودمو بازخرید کنم و بچه‌ها رو بزرگ کنم و شوهرم کار کنه. علی (شوهر مهشید) که مرد، من هیچ درآمدی نداشتم. مراسم چهلم که گذشت بحث ارث پیش اومد. من مهرم رو بخشیدم به بچه‌ها. پدرشوهرم هم سهمش رو بخشید به بچه‌ها. موند مادر شوهرم که پاشو کرد تو یه کفش که یه عمر بچه بزرگ کردم، از دست سختی‌های زندگی با این زن بچه‌ام مرده و من سهمم رو می‌خوام. ناچار شدم همه طلاهام رو بفروشم و به هرکاری تن بدم تا سهم اونو از خونه بخرم (مهشید، ۳۹ ساله).

معمولاً مشکلات با خانواده همسر در بین زنانی دیده می‌شد که همسران خود را به دلیل فوت از دست داده بودند و لذا هنوز با خانواده همسر در ارتباط بودند. زنانی که از همسران خود جدا می‌شوند، در اغلب موارد به طور کامل با خانواده همسر ترک رابطه کرده و از جانب آنان با مشکلی مواجه نمی‌شوند، هرچند که مواردی از آزار در رابطه این زنان با خانواده همسران‌شان نیز دیده می‌شود.

از شوهرم که طلاق گرفتم، علی (پسر شوکت) دو سالش بود. باباش معتاد بود و بچه رو نمی‌خواست، اما خانواده‌اش می‌گفتن نمی‌ذاریم پسرمون رو یه زن مطلقه بزرگ کنه. می‌خواستن بچه رو از من بگیرن که منم با علی فرار کردم و اومدم توی یکی از محله‌های خیابون نظام‌آباد خونه گرفتم و آدرسمم به هیچ‌کدومشون ندادم. سال‌های سختی بود. با نون کارگری تو خونه مردم سر می‌کردیم، اما پسرمو به اون‌ا ندادم (شوکت، ۵۸ ساله).

زنان خانواده نیز ممکن است به جهاتی دیگر با زن سرپرست خانواده تضاد پیدا کنند. اگر مردی، مثلاً برادر زن تکفل او را بر عهده گیرد، عملاً زن درگیری‌های بی‌پایانی را با همسر برادر و فرزندان او خواهد داشت که نمونه این قضیه در مورد برخی از مصاحبه‌شوندگان (مثلاً روابط خانواده برادر نصرت با او و فرزندان) صدق می‌کرد. همین‌طور ممکن است زنان خانواده از توجهات مالی و عاطفی که همسران‌شان به زن بی‌سرپرست شده پیدا می‌کند احساس ناراحتی و حسادت کنند و لذا به طریقی وسایل قطع رابطه و طرد شدن وی را فراهم آورند. نتیجه‌ای که از این بحث گرفته می‌شود، همان مخدوش شدن روابط با خانواده زن است و پس از استقلال زن از مرد سرپرست خود، دیگر هرگز تعادل چندانی در روابط وی حتی با اعضای خانواده‌اش به چشم نمی‌خورد.

مشکلاتی که زنان سرپرست خانوار با فرزندان خود پیدا می‌کنند، نیز ادامه همان مشکلاتی است که در سایر روابط اجتماعی خود دارند. معمولاً از آنجا که این زنان هم نقش مادر و هم نقش پدر را برای فرزندان‌شان بازی می‌کنند، توقعات مضاعفی نیز از آنان دارند که در بسیاری موارد به دلیل

اقتضائات عادی زندگی برآورده نمی‌شود. همچنین این زنان به دلیل تجارب اجتماعی کمی که از فضای جامعه دارند و نیز به دلیل این که مردی در کنار آنان نیست تا تجاربشان را تکمیل کند، استقلال و آزادی کمتری برای فرزندان خود قائل می‌شوند و معمولاً فرزندان آنان دارای اعتماد به نفس کمتر و ترس بیشتری از فضای اجتماعی هستند. نگرانی‌های این زنان در مورد وضعیت فرزندانشان نیز زیاد است. ۶،۵ درصد زنان سرپرست خانوار نگرانی برای ازدواج فرزندان را جزء موارد مهم و سه اولیت اولی می‌دانند که ذهن آنان را مشغول می‌کند. نگرانی این زنان در مورد تحصیل فرزندانشان از این هم بیشتر است. بیش از یک‌پنجم این زنان (۲۱،۲ درصد) برای تحصیل فرزندان خود درحالی نگرانند که این مسأله را جزء سه اولویت مهم فکری خود می‌دانند (معیدفر، ۱۳۸۴). چنانچه در ادامه خواهیم گفت، نگرانی‌های این زنان چندان هم بی‌مورد نیست.

مشکلات اقتصادی نیز به درگیری‌های این زنان با فرزندانشان خصوصاً در سنین نوجوانی دامن می‌زند و فرزندان زنان سرپرست خانوار به دلیل تجارب ناخوشایندی که از فضای خانه، نبود یا کمبود امکانات و غیبت مادر و پدر در خانه دارند، ممکن است درگیر بزهکاری یا سایر آسیب‌های اجتماعی و یا حداقل، پیدا نکردن امکان رشد در حد استعدادهای خود شوند که به نوبه خود پیامد دلسرد شدن و ناامیدی را برای آنها در پی دارد. از میان فرزندان زنان سرپرست خانوار بیش از یک سوم آنان (۳۶،۵ درصد) ترک تحصیل می‌کنند و در بیش از نیمی از موارد، علت ترک تحصیل (۵۵،۴ درصد) فقر مالی خانواده است. این بچه‌ها معمولاً در دوره راهنمایی تحصیل خود را ترک می‌کنند و احتمال ترک تحصیل برای آنان در این دوره، تقریباً دو برابر دوره‌های ابتدایی و دبیرستان است (معیدفر، ۱۳۸۴).

در برخی از تحقیقات به آسیب‌های روانی و اجتماعی دیگری اشاره شده است. مثلاً می‌بینیم که فرزندان تحت تکفل زنان سرپرست خانوار نیز به نسبتی مشابه مادران سرپرست‌شان با آسیب‌های اجتماعی و روانی درگیر هستند. معمولاً میزان آسیب‌های اجتماعی اعتیاد، سرقت و فرار از خانه برای این بچه‌ها کمتر از یک درصد است، ولی میزان وقوع آسیب‌های روانی نظیر مبتلا شدن به افسردگی، اضطراب و استرس و ... بیشتر بوده و نیز تمامی این آسیب‌های روانی برای فرزندان بزرگ‌تر خانواده بیشتر است و هرچه در ترتیب فرزندان به عقب می‌رویم، از شدت آسیب‌های روانی کاسته می‌شود. شاید بتوان علت این مسأله را در فشارهای اقتصادی و روانی بیشتری دانست که به فرزندان بزرگ‌تر وارد می‌شود و رفته‌رفته با بزرگ شدن بچه‌های بزرگ‌تر و کمک آنان به خانواده در امور مختلف معیشتی و ...، از شدت این فشارها کاسته می‌شود و لذا فرزندان کوچک‌تر سلامت روانی بیشتری دارند، اما به هر حال میزانی از عدم تعادل روانی در بین آنان نیز وجود داشته است.

نتیجه‌گیری و جمع‌بندی

آنچه گذشت حاصل نگاهی کوتاه و مختصر به زندگی روزمره تعدادی از زنان سرپرست خانوار ایرانی بود که همراه با فرزندان و افراد تحت تکفل خود، زندگی را در سختی و شرایط ناگوار اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی سپری می‌کنند. اگر تعداد این زنان (در کل جامعه، حدود یک میلیون نفر^۱) را همراه با متوسط حدود سه نفر تحت تکفل آنان در نظر بگیریم، درمی‌یابیم که در جامعه ایرانی چهار میلیون انسان با مسأله‌ای اجتماعی به نام زنان سرپرست خانوار مواجهند که این تعداد، در حدود شش درصد افراد جامعه را تشکیل می‌دهند و لذا مشکل آنان بدون شک مسأله‌ای اجتماعی است که باید برای رفع و حل آن تدبیری اندیشیده شود. همین مطالعه کوچک و نگاه گذرا نیز توانست تا حدی مشکلات این قشر آسیب‌پذیر جامعه ایرانی را دریابد و این خود گواهی است بر عمق مسائل و مشکلاتی که این زنان و خانواده‌هایشان با آن‌ها مواجه هستند.

همان‌طوری که گفتیم، اولین و بزرگ‌ترین مسأله این زنان، مسأله اقتصادی است. آنان از سطح درآمد بسیار پایین و نیز توان پرداخت هزینه‌های اندکی برخوردارند که معمولاً صرف نیازهای اولیه خود آنان و خانواده‌شان شده و در موارد زیادی نیز برای همان نیازها هم کفایت نمی‌کند. قسمت بزرگی از دل‌نگرانی‌ها و دغدغه‌های این زنان به مسأله اقتصاد و مسائل پیرامونی آن مانند مسکن، بیکاری و ... معطوف می‌شود. داده‌ها حاکی از آنند که این زنان و خانواده‌هایشان اکثراً جزء اقشار حاشیه‌نشین محسوب شده و شرایط سختی را می‌گذرانند.

یکی دیگر از مشکلات این زنان، مسأله ناامنی بدن‌هایشان است. از آنجا که مردی سرپرستی این زنان را بر عهده ندارد، بدن‌های آنان برای بسیاری از مردان جامعه به مثابه یک فرصت یا یک متاع بی‌مراقب جلوه می‌کند. اکثر این زنان، تجاربی از خواهش‌های نابجای مردان مثل تقاضای صیغه، ازدواج نامناسب و حتی امکان تجاوز دارند. ناامنی برای آنان به مشکلات دیگری هم دامن زده و روابط اجتماعی‌شان را مخدوش می‌کند. زنان دیگر از گسترش رابطه با این زنان می‌پرهیزند تا مبادا شوهران و مردان خانواده‌شان به زنان بی‌سرپرست تمایلی پیدا کنند و مردان دیگر هم برای جلوگیری از برچسب خوردن با این زنان رابطه برقرار نمی‌کنند و لذا زنان سرپرست خانوار که شوهران خود را از دست داده باشند، در دایره محدود رابطه با فرزندان و محارم خود محبوس می‌شوند. پیامد مخدوش

۱. ما ادعای تعمیم مطالب خود به کل جمعیت یک میلیون نفری زنان سرپرست خانوار را نداریم، اما بررسی گروه کوچک ۳۲ نفره ما نیز حاکی از وجود مسائل و مشکلاتی در این جمعیت است که ممکن است به برخی از آن‌ها در این مقاله اشاره شده و برخی دیگر از نگاه ما پوشیده مانده باشد.

شدن روابط اجتماعی، به هم خوردن تعادل روانی است. این زنان و فرزندان آنان از میزان بیشتری از استرس، اضطراب، افسردگی و دیگر ناآرامی‌های روانی رنج می‌برند.

بدیهی است که این زنان با این میزان بالای آسیب‌های اجتماعی و روانی که با آن مواجه می‌شوند، نتوانند تعادل را در زندگی خود و فرزندان و سایر اعضای خانواده‌شان حفظ کنند و لذا فرزندان آنان که در کنار مادر متحمل بسیاری فشارهای مختلف می‌شوند، به آسیب‌هایی مانند ترک تحصیل، بزهکاری و ... کشیده شده و نیز نمی‌توانند رابطه سالمی را با مادر خود داشته باشند. سمت دیگر آسیب‌های وارد شده به فرزندان، نگرانی‌های مادران آنان است. این زنان بیش از سایر زنان نگران وضعیت تحصیل، ازدواج و آینده فرزندان خود هستند، نگرانی‌ای که به جا که البته آنان را به نحوی روزافزون می‌فرساید.

اگرچه در جامعه ایران کنونی، دولت تسهیلاتی را برای آسان‌تر کردن شرایط زندگی این قشر و افراد وابسته بدان اندیشیده است؛ اما با توجه به وسعت و گستره مشکلاتی که این زنان با آن مواجهند، پایین بودن نرخ پرداخت‌های دولتی به این زنان، تورم بالا، فقدان مهارت‌های اجتماعی و شغلی و نیز این که حدود یک‌سوم این زنان تحت هیچ نوع حمایتی نیستند، این خدمات حتی در بهترین جوهش نمی‌تواند پاسخگوی مشکلات باشد و به نظر می‌رسد که برای حل یا تخفیف مسأله این قشر باید تدابیر جدی‌تری به کار گرفته شود؛ و چنین تدابیری هم تنها در صورتی می‌تواند مفید افتد که مبتنی بر مطالعات عمیق جامعه‌شناختی و پی بردن به سطوح عمیق و لایه‌های زیرین این مسأله اجتماعی باشد. مطالعاتی که علاوه بر پرداختن به کمیت، از دریافتن و توجه به کیفیت زندگی این زنان نیز غافل نمانند و با نگاهی ژرف‌تر از نگاه پیمایش صرف به مسائل زنان سرپرست خانوار نظر کنند.

منابع

- آبوت و والاس، پاملا و کلر (۱۳۷۶) درآمدی بر جامعه‌شناسی نگرش‌های فمینیستی، ترجمه: مریم خراسانی و حمید احمدی، تهران: دنیای مادر.
- آبوت و والاس، پاملا و کلر (۱۳۸۰) جامعه‌شناسی زنان، ترجمه: منیژه نجم عراقی، تهران: نشر نی.
- اعزازی، شهلا (۱۳۷۶) جامعه‌شناسی خانواده با تأکید بر نقش، ساختار و کارکرد خانواده در دوران معاصر، تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
- توسلی، غلامعباس (۱۳۷۹) نظریه‌های جامعه‌شناسی، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).

زنان سرپرست خانوار و آسیب‌های اجتماعی

- جزنی، نسرین (۱۳۸۳) ارزش کار خانگی زن، تهران: شرکت انتشارات سوره مهر.
- دواس، دی‌ای (۱۳۷۶) پیمایش در تحقیقات اجتماعی، ترجمه: هوشنگ نایی، تهران: نشر نی.
- رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۷۸) کند و کاوها و پنداشته‌ها، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ دهم.
- رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۸۴) تکنیک‌های خاص تحقیق در علوم اجتماعی، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم.
- ریتزر، جرج (۱۳۷۹) نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی، چاپ چهارم.
- سفیری، خدیجه (۱۳۷۷) جامعه‌شناسی اشتغال زنان، تهران: مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی تبیان.
- سگال، مارتین (۱۳۷۰) جامعه‌شناسی تاریخی خانواده، ترجمه: حمید الیاسی، تهران: نشر مرکز.
- طالب، مهدی (۱۳۷۵) تأمین اجتماعی، مشهد: دانشگاه امام رضا (ع)، چاپ سوم.
- فدرستون، مایک (۱۳۸۰) "زندگی قهرمانی و زندگی روزمره" فصلنامه فلسفی، ادبی، فرهنگی ارغنون، ترجمه: هاله لاجوردی، شماره ۱۹.
- کیوی و کامپنهود، ریمون و لوک وان (۱۳۸۲) روش تحقیق در علوم اجتماعی، ترجمه: دکتر عبدالحسین نیک‌گهر، چاپ هفتم، تهران: انتشارات توتیا.
- گاردینر، مایکل (۱۳۸۱) "تخیل معمولی باختین" فصلنامه فلسفی، ادبی، فرهنگی ارغنون، ترجمه یوسف اباذری، شماره ۲۰.
- گیلدز، آنتونی (۱۳۷۷) جامعه‌شناسی، ترجمه: منوچهر صبوری، تهران: نشر نی، چاپ چهارم.
- مرکز آمار ایران (۱۳۷۹) ویژگی‌های اقتصادی و اجتماعی زنان در ایران، تهران.
- معیدفر، سعید (۱۳۸۴) وضعیت فرهنگی - اجتماعی خانواده‌های تحت پوشش کمیته امداد امام خمینی (ره)، معاونت امور فرهنگی کمیته امداد امام خمینی (ره)، تهران.
- Barker, Chris (2003) *Cultural Studies*, London: Blackwell.
- Highmore, Ben (2002) *Everyday Life and Cultural Theory*, London and New York, Routledge.
- Interview, Wikipedia, The Free Encyclopedia [Main Page]. [Online]: http://www.wikipedia.org/wiki/main_page. [11/1/2005].
- Kim, Mariene (2000) "Women Paid Low Wages: Who They Are and Where They Work", Monthly Labor Review.
- Le Roy, Sylvia (2004) "Welfare and Poverty: Family Matters", Fraser Forum, New Zealand.
- Lyter, Taik-Oh and Sills, Melissa and Deanna, Gi (2002) "Children in Single-Parent Families Living in Poverty: Have Fewer Supports After Welfare Reform", IWPR Publication.
- Moran, Joe (2005) *Reading the Everyday*, London and New York, Routledge.

- Plattner, Stuart (1989) "*Economic Anthropology*", Stanford University Press, California.
- Snowball, Wikipedia, The Free Encyclopedia [Main Page]. [Online]: "<http://en.wikipedia.org/wiki/Snowball>".
- Thomas, J (1992) "*Economic Activity*", Oxford University Press.